

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

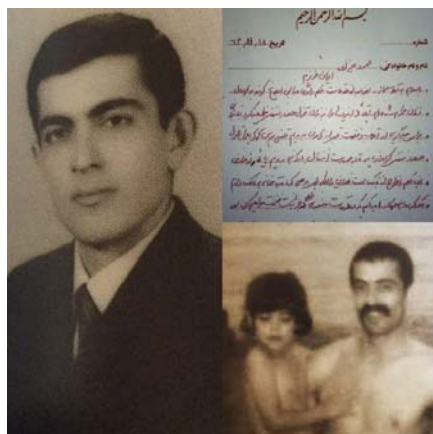
بهرام رحمانی
۲۶ سپتامبر ۲۰۲۱

بیستمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهلم!

بیستمین جلسه دادگاه حمید نوری، دادیار پیشین زندان گوهر دشت کرج، روز پنجشنبه یکم مهر ۱۴۰۰ - بیست و سوم سپتامبر ۲۰۲۱ در ستکهلم سویدن برگزار شد.

روز پنجشنبه ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱ در بیستمین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات حمید نوری، متهم به مشارکت در اعدام هزاران زندانی سیاسی، برای اولین بار فرزند یکی از اعدام شدگان تابستان ۱۳۶۷ در دادگاه ستکهلم سویدن از طریق مجازی حاضر شد.

سولماز عزیزاده که زمان بازداشت پدرش ۸ سال، مقابل دادستانها و وکلا شهادت داد و درباره اعدام پدر ۴۱ ساله اش شهادت داد.



این تصویر سولماز و پدرش به همراه نامه از سایت خاوران گرفته شده است

مارتینا وینسلو، یکی از دو دادستان پرونده از خانم سولماز عزیزاده سؤال می کرد. وی گفت هنگامی که پدرش اعدام شده، خانواده از او مخفی کردند چون او وسط امتحانها بوده است: «آدمها می آمدند و گریه می کردند ولی چون من در مدرسه دانش آموز ممتازی بودم، نمی خواستند به من بگویند.»
دادستان در دادگاه عکس یک کیف را نشان داد که عزیزاده گفت پدرش برای او در زندان بافته است. هنگام اشاره به نامه هایی که بین پدر و دختر رد و بدل شده، او به دادگاه تذکر داد خواندن نامه ها در دادگاه او را ملتهب خواهد کرد.

سولماز عزیزاده که ساکن کانادا است از راه دور و از طریق ویدئو در دادگاه شرکت داشت. در ابتدای دادگاه دادستان سولماز عزیزاده را معرفی کرد و گفت او فرزند محمود عزیزاده است که دکترای حقوق داشته، در بانک مرکزی کار می‌کرده است. وی هوادر سازمان فدائیان خلق بوده و هنگام بازداشت ۳۷ سال داشته است.

محمود عزیزاده ۲۰ فروردین ۱۳۶۳ بازداشت شده و به دو سال زندان محکوم شده اما در پایان محکومیت آزاد نشد و چهار سال بعد، یعنی در تابستان ۱۳۶۷ به جوخه اعدام سپرده شد.

سولماز دختر عزیزاده توضیح داد که در شرق تهران در نارمک زندگی می‌کرده‌اند. وی گفت به یاد می‌آورد که یک روز در فروردین ماموران به خانه آن‌ها ریخته و همه چیز را به هم ریخته بودند.

وی در پاسخ به سؤال دادستان که چرا پدرش با وجود پایان دوره محکومیت در زندان اعدام شده، گفت از او خواسته بودند که شرایط آزادی را بپذیرد و پدرش آن‌ها را نپذیرفته است. به گفته عزیزاده، پدرش باید به طریقی به سازمانی که به آن تعلق داشت اعلام انزجار می‌کرد و در زندان می‌گفت مسلمان شده و دیگر «چپ یا خدانشناس» نیست.

سولماز عزیزاده می‌گوید در زندان قزل‌حصار پدرش را دو هفته یک بار می‌دید و آن‌جا متوجه شده حالش بهتر است، ورزش می‌کند و روحیه خوبی دارد. سولماز در عین حال تاکید کرد که این دوره جناح آیت‌الله منتظری کنترل زندان‌ها را به عهده داشت.

بر اساس اطلاعاتی که در دادگاه مطرح شد، در آن چهار سال پدرش در سه زندان اوین، قزل‌حصار و زندان گوهردشت بوده است.

سولماز عزیزاده اسناد و مدارکی را به دادگاه سویدن تحویل داده است که دادستان به بعضی از آن‌ها اشاره کرد: نامه‌ای که سولماز فکر می‌کند برای اولین بار از طرف پدرش در پانزدهم مهرماه ۱۳۶۳ برای او نوشته و از اوین فرستاده شده است. و نامه دیگری که پانزدهم اسفندماه از پدرش دریافت کرده است.

دادستان به یک به یک تاریخ نامه‌ها اشاره کرد و این‌که سولماز در همان سال برای پدرش نامه‌ای نوشته است که ضمیمه اسناد است.

آخرین نامه‌نگاری‌ها مربوط به اواخر تیرماه ۱۳۶۷ است که نشان می‌دهد از زندان گوهردشت فرستاده شده است.

به جز نامه‌ها عزیزاده گفت دو دلیل دارد که پدرش در گوهردشت اعدام شده است. اول این‌که با همبندی‌های پدرش صحبت کرده و این‌که شخصی وجود دارد که آخرین صحبت‌های پدرش را در مقابل هیات مرگ شنیده اما او نمی‌تواند در دادگاه نامش را بیاورد.

دادستان از او پرسید چه چیزی درباره دادگاه شنیده است.

عزیزاده پاسخ داد پدرش «چون حقوق‌دان بوده اولاً که هیات مرگ را محکوم کرده و گفته دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسد. و سؤالات آن‌ها را به دادگاه‌های ایدئولوژیک قرون وسطی تشبیه کرده است. و حاضر نشده است که به سؤال‌های آن‌ها درباره مسلمان بودن یا نبودن پاسخ دهد. و در پایان صحبت‌هایش جمهوری اسلامی را به حکومت نازی‌ها تشبیه کرده است اما نه به‌طور مستقیم.»

او گفت شخصی که این سخنان را برای او نقل کرده برای آن‌ها توضیح نداده که آیا اعدام شده یا نه ولی پدرش فقط یکبار مقابل دادگاه حاضر شده و احتمال می‌دهد در سمت چپ دادگاه نشانده شده و بعداً اعدامش کرده‌اند.

وی می‌گوید خانواده به این طریق متوجه اعدام شدند که وسایل پدرش را فرستادند و فکر می‌کند دایی پدرش به زندان رفته و وسایل او را گرفته است. به گفته عزیزاده در «گواهی مرگ دروغین» علت مرگ پدرش «مرگ طبیعی» نوشته شده است.

علیزاده گفت نمی‌داند پدرش کجا دفن شده است.

در آخرین سؤال، دادستان دادگاه سویدن از سولماز علیزاده درباره وسایلی پرسید که به مادرش تحویل داده شده است. او گفت جزئیات را نمی‌داند چون مادرش ضجه می‌زده است: «پای مادرم شکسته بود و وقتی پرسیدم چرا مادرم گریه می‌کند گفتند مادرت فکر می‌کند یک پای دیگرش شکسته است. دایی من را بیرون برد و حواسم را پرت کرد.»

دادستان: شما هیچ حضور ذهنی از ملاقات‌های پدرت دارید؟

سولماز: بلی دارم اما خیلی مبهم.

دادستان: پدرتان را با چه فاصله‌هایی ملاقات می‌کردید؟

سولماز: هر دو هفته یکبار

دادستان: شما هیچ خاطره‌ای از ملاقات پدرت در قزل‌حصار و یا گوه‌داشت دارید؟

سولماز: پدرم می‌گفت وضعیت در قزل‌حصار بهتر است. ورزش می‌کردند و هواخوری می‌رفتند. اما برای ما سخت‌تر بود چرا که این زندان برای ما از همه زندان‌های تهران دورتر بود. فکر می‌کنم این زمانی پدرم این حرف را زد که جناح منتظری کنترل زندان‌ها را به‌عهده داشتند.

دادستان: از خانه شما تا قزل‌حصار چقدر دور بود؟

سولماز: خیلی زیاد. شاید دو ساعت طول می‌کشید. مادرم به خاطر این که آرتروز گردن داشت رانندگی نمی‌کرد.

دادستان: کیفی را نشان داد و می‌پرسید: در این کیف چه می‌بینیم؟ گویا چند نامه است؟

سولماز: بلی چند نامه و کیف و گل سرخ را از بابا گرفته است.

دادستان: این نامه‌ها از کدام زندان نوشته شده‌اند؟

سولماز: از زندان اوین نوشته شده‌اند.

دادستان: یک برگه دیگه هم برای ما فرستاده‌اید.

سولماز: بلی.

دادستان: راجع به این برگه توضیح دهید.

سولماز: بلی همین دو تا نامه است. علت این که از این دو نامه کپی‌های مختلف گرفته شده است...

دادستان: سؤال زیادی ندارم. اما سؤال نهایی‌ام این است که شما گفتید: چه چیزی را زیاد به یاد دارید؟

سولماز: مادرم ناله می‌کرد اما نمی‌گذاشتند من بفهمم. علت‌اش این بود که من متوجه شدم آن سال پای مادرم شکسته بود و پایش توی کچ بود. اما هنگامی که شدیداً گریه و زاری می‌کرد به من گفتند: مادرت افتاده پایش دوباره شکسته به همین دلیل درد شدید دارد و از درد گریه و زاری می‌کند. من هم قبول کردم. دایی من هم در را بست تا حواسم را پرت کند. وی شروع کرد از من درباره درس پرسیدن تا من چیزی نفهمم.

دادستان: کی فهمیدید بابات اعدام شده است؟

سولماز: مامان سعی می‌کرد مسئله را غیرمستقیم به من بگوید. کسانی که ما در ملاقات‌ها می‌دیدیم اسامی آن‌ها را به من می‌گفت و می‌پرسید یادته؟ من هم می‌گفتم بلی یادمه. گفت شوهرش آن اعدام شده است. تمام کسانی که ما آن‌ها را می‌دیدیم معلوم بود که همه اعدام شده‌اند. ولی باز هم من متوجه نمی‌شدم تا این که مادرم مرا به سمت دیگری برد و از من درباره یک فیلم ایرانی پرسید. به اسم گل‌های داوودی. داستان این فیلم چنین بود که مادر کشته‌شدن پدر خانواده را از فرزند نابینایش مخفی کرده بود. پسر نابینا بود. مادر من از من پرسید فیلم داوودی یادته؟ گفتم بلی. گفت یادته مادر کشته‌شدن پدر را از بچه‌اش مخفی کرده بود. گفتم بلی. یادمه از من سؤال کرد به نظرت مادر کار درستی کرده یود؟

گفتم نه واقعیت را باید به پسرش می‌گفت. چشم‌های مادرم پر از اشک شد. گفت من باید واقعیت را به شما بگویم. تا این که گفت پدر تو هم با بقیه زندانیان اعدام شده و دیگر نیست.

سولماز می‌گوید مادرش سعی کرد به او بفهماند که پدرش اعدام شده اما او متوجه نمی‌شد تا اینکه مادرش از داستان فیلم گل‌های داوودی استفاده کرد. پسری که نابینا بود و مادرش از او پنهان کرده بود که پدرش در زندان مرده است.

مادر خانم علیزاده این فیلم را به یاد او آورده و پرسیده «آیا مادر فیلم گل‌های داوودی کار درستی کرده که واقعیت را مخفی کرده است؟» و سولماز علیزاده به مادرش گفته نه. این‌جا مادر سولماز علیزاده چشمانش پر از اشک شده و به سولماز گفته «پدر تو هم مثل بقیه اعدام شده و متأسفم دیگر نیست.»

سولماز به دادگاه گفت در سال ۲۰۱۲ بعد از برقراری ارتباط با دوستان پدرش شروع به عزاداری کرده و تحت روان‌درمانی است.

دادستان: شما چند ساله بودید؟

سولماز: ۱۳ ساله بودم.

دادستان: مطلع شدن از این واقعه برای شما به چه معنا بود؟

سولماز: اصلاً نمی‌توانم توصیف کنم حتی گریه نکردم و مات و مهبوت و شوک بودم. تا چند روز فکر می‌کردم در یک دنیای مجازی سیر می‌کنم و بسیار هولناک بود. همان‌طور که دادگاه هم می‌داند ما حتی اجازه سوگواری هم نداشتیم و این هم درد ما را بیش‌تر می‌کرد. شاید این را به دادگاه بگویم که من از سال ۲۰۱۲ گریه‌هایم را آغاز کردم. من زندانیانی را ملاقات کردم که با پدرم هم زندانی بودند و او را می‌شناختند. من از ۱۳ سالگی تا ۳۵ سالگی سوگواری نکرده بودم.

دادستان: مرسی سؤالی ندارم.

وکیل مشاور سولماز:

وکیل: سولماز دو نامه را به پلیس فرستادید می‌خواهم بدانم. آخرین نامه‌هایی که از پدرت به دست رسید کی بود؟

سولماز: ۱۹ جولای ۸۸.

وکیل: چه‌طور به دست تو آمده است. مادرم کپی گرفته و آن را به من پست کرده است.

وکیل: آخرین نامه از گوهردشت آمده درباره چه چیزی نوشته به‌طور اجمالی توضیح دهید نه با جزئیات.

سولماز: یکی از نکات قابل توجه این است که یک جورهایی از دو ماه پیش از اعدام‌ها پدرم نگران بود. پدرم به موضوعی انگشت گذاشته بود که قابل تعمق است. آن هم این است که به من می‌گوید تو به اندازه‌ای بزرگ شدی که کمک مادرت باشی. تصور من این است که به نوعی می‌گوید دیگر آن‌جا ماندگار است. در حالی که در نامه‌های قبلی‌اش پر از امید بود.

وکیل: به‌نامه‌ای اشاره می‌کنم که من و تو مرور کردیم. یادت می‌آید در ترجمه نوشته شده حکم پدرت ده ساله بود؟

سولماز: محکومیت پدر من ۱۳۶۵ تمام شده بود.

وکیل: حالا آخرین سؤالم این است که گفتید به روان‌شناس می‌روید؟

سولماز: بلی می‌روم.

وکیل: دلیلش همین اعدام پدرت است؟

سولماز: بلی تمام مشکلات من به مسئله ایران و اعدام پدرم است. من هنوز هم داروی افسردگی مصرف می‌کنم.

وکیل: ... از کی آغاز کردید.

سولماز: از سال ۲۰۰۵ هنگامی که به کاناندا آمدم روان‌شناس رفتن را شروع کردم.

وکیل: پس از سال ۲۰۰۵ در ارتباط با روان‌شناس هستید؟

سولماز: بلی.

وکیل: مرسی من سؤالی ندارم.

دادستان: الان نوبت وکلای مدافع حمید نوری است که از شاهد سؤال کنند.

وکیل نوری: حمید به چند دقیق استراحت لازم دارد.

دادستان: ۵ دقیقه.

وکیل: نه بیش‌تر ۱۵ دقیقه.

دادستان: فقط ۱۰ دقیقه.

پس از استراحت کوتاه وکلای مدافع هم گفتند سؤالی ندارند.

دادستان: جلسه تمام شد. سولماز جلسه دادگاه شما تمام شد.